

|  |  |
| --- | --- |
| نام استاد:**استاد معظم سيد محمدجواد شبيري** | درس:**اصول** |
| نوع فعالیت:**تقرير جلسه** | نام محقّق:**مسعود عطارمنش** |
| کتاب: | موضوع:**بررسی نظارت روایات اهل بیت بر فقه عامه** |
| شماره جلسه:**004** | تاریخ جلسه:**19 / 01 / 1403** |
| توضیحات: |

**فهرست**

[بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم السلام بر فقه عامه 1](#_Toc193813823)

[تعلّق خمس به زمینی که ذمی از مسلمان خریده است 1](#_Toc193813824)

[بررسی احتمال نظارت روایت ابو عبیدۀ حذاء به زکات مضاعف 2](#_Toc193813825)

[توضیح اصطلاح "عُشر" و "عُشر مضاعف" 3](#_Toc193813826)

[بررسی فتوای عامه در مسأله 3](#_Toc193813827)

[آفت مراجعه نکردن به منبع اصلی 7](#_Toc193813828)

[جمع‌بندی بحث نظارت روایت ابو عبیدۀ حذاء به فقه عامه 8](#_Toc193813829)



**موضوع:** بررسی نظارت روایات اهل بیت بر فقه عامه

# بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم السلام بر فقه عامه

بحث در خصوص تأثیری بود که مراجعه به فقه عامه، در فقه خاصه دارد.

## تعلّق خمس به زمینی که ذمی از مسلمان خریده است

یکی از مواردی که در کلمات علما به عنوان موارد ثبوت خمس ذکر شده، زمینی است که ذمی از مسلمان خریداری نماید. در روایت ابو عبیده حذا، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که: ُأَيُّمَا ذِمِّيٍّ اشْتَرَى مِنْ مُسْلِمٍ أَرْضاً فَعلیه الْخُمُس‏.

این روایت در “الفقیه[[1]](#footnote-2)” و “التهذیب[[2]](#footnote-3)” آورده شده است. همچنین، یک روایت مرسل نیز وجود دارد که شیخ مفید در کتاب “المقنعة[[3]](#footnote-4)” بدان اشاره کرده و ظاهر عبارت او نشان می‌دهد که این مطلب را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. این عبارت در “المقنع[[4]](#footnote-5)” شیخ صدوق نیز موجود است که در واقع مستخرج از روایات است. این مطلب از یک روایت خاص استنباط شده است چون کتاب "المقنع" برگرفته از روایات است. شیخ صدوق در آغاز “المقنع” می‌فرماید: و حذفت الأسانيد منه لئلا يثقل حمله، و لا يصعب حفظه، و لا يملّ قارئه‏.[[5]](#footnote-6) یعنی به سبک کتاب روایی با این کتاب برخورد کرده است.

### بررسی احتمال نظارت روایت ابو عبیدۀ حذاء به زکات مضاعف

بیان شد که صاحب معالم در کتاب “منتقی الجمان[[6]](#footnote-7)” برای نخستین بار به‌صورت جدی این احتمال را مطرح فرموده است که این روایت اصلاً مربوط به بحث خمس نباشد، بلکه مربوط به زکات مضاعفی باشد که در منابع فقهی اهل سنت نقل شده است. ایشان استدلال کرده‌اند که این مطلب از “مالک” نقل شده و دیدگاه مالک در عصر امام باقر علیه السلام به‌عنوان دیدگاه ظاهر شناخته می‌شده است.

در جلسۀ پیشین بیان کردیم که دیدگاه مالک اصلاً در زمان امام باقر علیه السلام مطرح نبوده است، زیرا سن او در آن زمان حدود بیست سال بوده است – کمی کمتر یا کمی بیشتر – که اصلاً به اندازه‌ای نبوده که سخنان امام علیه السلام به آراء وی نظارت داشته باشد.

مرحوم علامه حلی در کتاب “تذکرة” این مطلب را نه تنها از “مالک”، بلکه از اهل مدینه نقل کرده‌اند. عبارت علامه در “تذکرة” بدین شرح است: «الصنف السابع: الذمّي إذا اشترى أرضا من مسلم، وجب عليه الخمس عند علمائنا، لقول الباقر عليه السلام: "أيّما ذمّي اشترى من مسلم أرضا فإنّ عليه الخمس". و قال مالك: إن كانت الأرض عشرية، منع من شرائها- و به قال أهل المدينة و أحمد في رواية» احمد، احمد بن حنبل هست. «- فإن اشتراها، ضوعف العشر عليه، فوجب عليه الخمس.»*[[7]](#footnote-8)* اگر تعبیر «به قال اهل المدینة» را مد نظر قرار دهیم، ممکن است بگوییم مثلاً این تعبیر اقتضا می‌کند که فقهای معاصر امام باقر علیه السلام هم این مطلب را گفته باشند بنابراین ممکن است بگوییم روایت ناظر به این مطلب است.

لیکن اصل موضوع این است که جز بحث‌های جلسۀ سابق، اساساً نه مالک چنین فتوایی داشته است، و نه فقیهان اهل مدینه، چنین فتوایی داشته‌اند. ریشه این‌گونه سخنان به سهو و عدم دقت در تفسیر عبارات “المغنى” ابن قدامة بازمی‌گردد.

اینک چند نکته از سخنان فقهای خودمان را بیان می‌کنم. همان‌طور که در جلسۀ قبل بیان شد، این مطلب برای نخستین بار در کتاب “خلاف” شیخ طوسی مطرح شده است. عبارت شیخ طوسی چنین است: «إذا اشترى الذمي أرضا عشرية وجب عليه فيها الخمس»*[[8]](#footnote-9)* مقصود ایشان از خمس همان “عشر مضاعف” است.

#### توضیح اصطلاح "عُشر" و "عُشر مضاعف"

اکنون، یک نکته را در خصوص واژۀ “عشر مضاعف” بیان می‌کنم: در اصطلاح فقهی، زکات را به‌طور کلی با لفظ “عُشر” بیان می‌کردند، خواه میزان آن معادل “یک دهم” باشد و خواه معادل “نصف عشر” (یعنی یک بیستم) باشد.

این “عشر” که در اینجا مطرح است، به معنای همان زکات است، خواه یک‌دهم باشد و خواه یک‌بیستم. به این معنا که در مواردی که زکات عادی یک دهم است، در حالت مضاعف به “یک پنجم” تبدیل می‌شود. و در مواردی که زکات عادی یک بیستم است، در حالت مضاعف به “یک دهم” تبدیل می‌شود. میزان زکات در حالت مضاعف دو برابر می‌گردد.

به بیان دیگر، “عشر مضاعف” که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، از باب مثال است؛ یعنی منظور عُشر مضاعف، زکات مضاعف است. به عنوان مثال، در زکات محصولات کشاورزی اگر زمین به‌وسیلۀ “آب باران” سیراب شود، زکات آن یک دهم است، اما اگر کشاورز به‌صورت مستقیم زمین را آبیاری کند، زکات آن یک بیستم می‌شود. حالا در صورت مضاعف شدن زکات، این مقادیر دو برابر می‌شوند: یک دهم به یک پنجم و یک بیستم به یک دهم تبدیل می‌شود.

در منابع فقهی اهل سنت نیز کسانی که موضوع “عشر مضاعف” را مطرح کرده‌اند، در برخی از موارد به‌طور صریح به این توضیح پرداخته‌اند؛ از جمله در کتاب مبسوط محمد بن حسن شیبانی، جلد ۲، صفحۀ ۱۶۶ که بعداً عبارتش را می‌خوانم. او ابتدا در یک موضوعی مشابه همین موضوع گفته است: «علیه فیها عشران» و سپس "عشران" را که توضیح می‌دهد، می‌گوید: «فَإِذا كَانَت تشرب سيحا أَو يسقيها السَّمَاء فَعَلَيهِ فِيهَا الْخمس وَإِن كَانَت تشرب بغرب أَو دالية أَو سانية فَعَلَيهِ فِيهَا الْعشْر».

#### بررسی فتوای عامه در مسأله

با عنایت به توضیحات ذکرشده، بار دیگر به عبارت مرحوم شیخ در خلاف می‌پردازیم: «إذا اشترى الذمي أرضا عشرية وجب عليه فيها الخمس» در اینجا "ارض عشریة" یعنی ارض زکاتیة. خُمس نیز از باب مثال است؛ مقصودشان آن است که اگر یک‌دهم بوده، می‌شود یک‌پنجم؛ و اگر یک‌بیستم بوده، می‌شود یک‌دهم «و به قال أبو يوسف، فإنه قال: عليه فيها عشران. و قال محمد: عليه عشر واحد. و قال أبو حنيفة: تنقلب خراجية. و قال الشافعي: لا عشر عليه و لا خراج. دليلنا: إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون في هذه المسألة، و هي مسطورة لهم، منصوص عليها. روى ذلك أبو عبيدة الحذاء»*[[9]](#footnote-10)* سپس روایت ابو عبیدۀ حذاء را می‌آورد.

عبارت مرحوم محقّق حلّی در معتبر از این قرار است: «روي جماعة من الأصحاب ان الذمي إذا اشترى أرضا من مسلم فان عليه الخمس، ذكر ذلك الشيخان» یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی «و من تابعهما». نکتۀ جالب توجه آن است که مرحوم محقّق حلی بدین نکته توجه نموده است که شیخ مفید این مطلب را آورده است، ولی مرحوم علامه حلی که پس از ایشان بوده، به این مطلب توجه نکرده است، زیرا همانطور که گفتیم، شیخ مفید این مطلب را در موضع اصلی خود نیاورده است بلکه در باب بعدی آورده و همین نکته سبب شده است مرحوم علامه متوجه آن نشود) «و رواه الحسن بن محبوب» و روایت ابو عبیدۀ حذاء را ذکر می‌کند. «و قال مالك: يمنع الذمي من شراء أرض المسلم إذا كانت عشریته لأنه تمنع الزكاة، فإن اشتروها ضوعف عليهم العشر فأخذ منهم الخمس، و هو قول أهل البصرة و أبي يوسف و يروي عن عبيد اللّه بن الحسن العنبري،»*[[10]](#footnote-11)* عبید الله بن حسن عنبری فقیه اهل بصره بوده و گویا در سال ۱۶۷ وفات نموده است. وی مربوط به دورۀ امام باقر علیه السلام نیست بلکه متأخر از ایشان است.

عبارت مرحوم علامه در منتهی نیز بدین شکل است: «الذمّيّ إذا اشترى أرضا من مسلم، وجب عليه الخمس. ذهب إليه علماؤنا. و قال مالك: يمنع الذمّيّ من الشراء إذا كانت عشريّة. و به قال أهل المدينة، و أحمد في رواية» در اینجا این مطلب را به اهل المدینه نسبت داده است که در ادامه پیرامون آن بحث خواهیم کرد. «فإن اشتراها ضوعف العشر، فوجب عليه الخمس. و قال أبو حنيفة: تصير أرض خراج. و قال الثوريّ، و الشافعيّ، و أحمد في رواية أخرى: يصحّ البيع و لا شي‌ء عليه و لا عشر أيضا. و قال محمّد بن الحسن: عليه العشر.»*[[11]](#footnote-12)* تا آخر عبارت.

این عبارت در “تذکرة” نیز به‌صورت مشابه، در موضع دیگری از کتاب وارد شده است. این عبارت در بحث زکات آمده و به‌صورت یک بحث مفصل بیان شده است. این عبارت از “المغنى” ابن قدامة گرفته شده است، ولی با حذف تمام کلمات؛ البته شیخ طوسی این مطلب را به مالک نسبت نداده بود[[12]](#footnote-13). شیخ طوسی تنها این مطلب را به “ابویوسف” نسبت داده بود و در مورد غیر ابویوسف، هیچ اشاره‌ای نکرده بود. اما در کتاب “المعتبر”، این مطلب به مالک نسبت داده شده است. همچنین در “منتهی” نیز این مطلب به مالک نسبت داده شده است.

در “تذکرة”، یکی از عبارات مربوط به این مطلب را قبلاً خواندم که در بخش مربوط به خمس آمده بود. در بحث زکات نیز یک عبارت مفصل آورده شده است که این عبارت مفصل به‌وضوح نشان می‌دهد از “المغنى” ابن قدامة گرفته شده است، اما با اندکی تلخیص که باعث شده است متن دچار ابهام شود و معنا به شکل نادرست منتقل شود. در واقع، حتی اگر “المغنى” ابن قدامة اندکی ابهام داشته باشد – که البته ابهام ندارد – این ابهام به‌دلیل حذف برخی از اجزای عبارت در “تذکرة” پدید آمده است. در حالی که عبارت اصلی ابن قدامة تقریباً واضح و روشن است و به مالک ربطی ندارد. آنچه که به مالک منسوب شده، این است که مالک معتقد بوده اراضی عشریة از فروش به ذمی منع شده است؛ یعنی به ذمی اجازه داده نمی‌شود که از مسلمان زمین عشریه بخرد و ظاهرش بطلان معامله است و انتقال صورت نمی‌گیرد. این مطلب، دیدگاه مالک است. اما اینکه اگر ذمی چنین زمینی را بخرد، زکات آن مضاعف می‌شود، این مطلب اصلاً به مالک مربوط نیست. این یک دیدگاه دیگر است.

ابتدا عبارت علامه حلی را از “تذکرة”، جلد 5، صفحۀ ۱۵۷، می‌خوانم:«يكره للمسلم بيع أرضه من ذمّي و إجارتها منه لأدائه إلى إسقاط عشر الخارج منها، فإن باعها من ذمّي أو آجره و كانت من أرض الصلح أو من أرض أسلم أهلها طوعا» موضوع بحث، آن است که مسلمان زمینش را به ذمی بفروشد یا اجاره بدهد. این موضوع دو حالت دارد:

1. این زمین از اراضی عُشریة باشد، یعنی ارض صلح یا زمینی که «اسلم اهلها طوعاً».
2. این زمین از اراضی خراجیة باشد، یعنی اراضی مفتوحة عنوة.

می‌گوید اگر از اراضی عشریة باشد، «صحّ البيع و الإجارة، و به قال الثوري و الشافعي و أحمد.» سپس می‌گوید: «و قال مالك: يمنعون من شرائها، فإن اشتروها ضوعف عليهم العشر فأخذ منهم الخمس- و هو رواية عن أحمد» اصل این عبارت، از کتاب “المغنى” ابن قدامة گرفته شده است. ابن قدامة دقیقاً همین مطلب را بیان کرده است، ولی در "تذکرة" با حذف برخی از مطالب فرعی و تغییرات جزئی در برخی عبارات نقل شده است. مرحوم علامه حلی در “تذکرة” فراوان از “المغنى” ابن قدامة نقل کرده‌اند. یکی از منابع اصلی “تذکرة”، کتاب “المغنى” ابن قدامة است. ابن قدامة در سال ۶۲۰ هجری قمری وفات یافته است که تقریباً مقارن با زمان “محقق حلی” (متوفای ۶۷۲ هجری) بوده است.

عبارت موجود در “المعتبر” نیز ظاهراً از عبارت “المغنى” ابن قدامة گرفته شده است، ولی نه از خود این مسأله، بلکه از مسأله‌ای که در ذیلش ذکر شده است. اینک عبارت را می‌خوانم تا روشن شود. ابن قدامة در جلد 3 صفحه 31[[13]](#footnote-14) می‌گوید: « وَيُكْرَهُ لِلْمُسْلِمِ بَيْعُ أَرْضِهِ مِنْ ذِمِّيٍّ وَإِجَارَتُهَا مِنْهُ؛ لِإِفْضَائِهِ إلَى إسْقَاطِ عُشْرِ الْخَارِجِ مِنْهَا.» عبارت علامه نیز دقیقاً به همین شکل است با این تفاوت که در عبارت علامه، «لافضائه» به‌صورت «لادائه» آمده است. شاید نسخۀ اصلی «ادائه» بوده یا اگر «افضائه» بوده خواسته آن را به «ادائه» تبدیل کند تا زیباتر بشود؛ زیرا «افضاء» معانی دیگری نیز دارد.

«قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: سَأَلْت أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» پیش‌تر گفتیم ظاهراً مقصود از اباعبدالله همان احمد بن حنبل است.

دانستنی است، متن کتاب “المغنى” ابن قدامة، فقه حنبلی است اما در عین حال فتاوای فقهای دیگر را نیز فراوان نقل کرده است. این کتاب با سلیقه خاصی تألیف شده است. از میان کتاب‌هایی که فتاوای فقهای اهل سنت را نقل می‌کنند، من کتابی به خوش‌ذوقی و ظرافت “المغنى” ابن قدامة ندیده‌ام.

کتاب “بدایة المجتهد” اثر ابن رشد نیز با ذوق تألیف شده است، لیکن حجم آن بسیار مختصر است. این کتاب به شکل تلخیصی تنظیم یافته و مشابه “المغنی” ابن قدامة نیست که مطالب را به‌طور مفصل و با جزئیات بیان کرده باشد. البته در برخی از بخش‌ها اشاراتی کوتاه وجود دارد و در مواردی که به‌صورت کامل به نقل مطلب پرداخته شده است، این کتاب نیز اثری ارزشمند محسوب می‌گردد.

«قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: سَأَلْت أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْمُسْلِمِ يُؤَاجِرُ أَرْضَ الْخَرَاجِ مِنْ الذِّمِّيِّ؟ قَالَ: لَا يُؤَاجِرُ مِنْ الذِّمِّيِّ، إنَّمَا عَلَيْهِ الْجِزْيَةُ، وَهَذَا ضَرَرٌ» محمد بن موسی، می‌گوید از اباعبدالله \_که ظاهراً احمد بن حنبل است\_ پرسیدم: «آیا مسلمانی که زمین خراجی را به ذمی اجاره دهد، این عمل جایز است؟» فرمودند: «نه، مسلمان نباید زمین خراجی را به ذمی اجاره دهد؛ زیرا بر ذمی جزیة واجب است و این امر موجب ضرر می‌شود.» توضیح اینکه، اگر مسلمان زمین خراجی را به ذمی اجاره دهد، به‌دلیل اینکه جزیه بر ذمهٔ ذمی واجب است، ذمی از پرداخت زکات معاف می‌شود. این موضوع سبب می‌گردد که اربابان زکات دچار ضرر شوند. «وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: لِأَنَّهُمْ لَا يُؤَدُّونَ الزَّكَاةَ.». سپس ابن قدامة می‌گوید «فَإِنْ آجَرَهَا مِنْهُ ذِمِّيٌّ، أَوْ بَاعَ أَرْضَهُ الَّتِي لَا خَرَاجَ عَلَيْهَا ذِمِّيًّا، صَحَّ الْبَيْعُ وَالْإِجَارَةُ.». ولی در کلام علامه «فإن باعها او آجرها» ادامۀ عبارت است و تکۀ وسط را حذف کرده است. همچنین «فإن باعها أو آجرها» عبارت ابن قدامة را عقب و جلو کرده است.

ابن قدامه در ادامه گفته است «أَرْضَهُ الَّتِي لَا خَرَاجَ عَلَيْهَا».علامه در تفسیر این عبارت فرموده‌اند که «لا خراج علیها» به معنای زمین صلح است یا زمینی که «اسلم علیها اهلها طوعاً».

ابن قدامة گفته است «صح البیع و الاجارة»علامه نیز گفته است: «صح البیع و الاجارة».

ابن قدامة گفته «و هذا مذهب الثوری» ولی علامه گفته «و به قال الثوری و الشافعی و احمد». افراد دیگری نیز در عبارت وجود داشته که از قضا در بحث ما از اهمیت بالایی برخوردارند. یکی از این افراد، شریک، قاضی کوفه بوده و دیگری ابو عبید است.

در ادامه آمده است: «وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ فِيهَا عُشْرٌ وَلَا خَرَاجٌ. قَالَ حَرْبٌ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ عَنْ الذِّمِّيِّ يَشْتَرِي أَرْضَ الْعُشْرِ؟ قَالَ: لَا أَعْلَمُ عَلَيْهِ شَيْئًا، إنَّمَا الصَّدَقَةُ كَهَيْئَةِ مَالِ الرَّجُلِ، وَهَذَا الْمُشْتَرِي لَيْسَ عَلَيْهِ. ». در ادامه، می‌گوید: «وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ فِي هَذَا قَوْلًا حَسَنًا، يَقُولُونَ: لَا نَتْرُكُ الذِّمِّيَّ يَشْتَرِي أَرْضَ الْعُشْرِ.» یعنی اهل مدینه می‌گویند ما اجازه نمی‌دهیم ذمی، اراضی عشریة را بخرد. سپس بحث زکات مضاعف را به اهل بصره نسبت می‌دهد. ولی علامه در اینجا دو مطلب را با هم ارائه داده است: یکی اینکه باید از فروش زمین به ذمی منع شود و دیگری اینکه اگر فروش صورت گیرد، زکات مضاعف واجب می‌شود. مطلب اول مربوط به اهل مدینه و مطلب دوم مربوط به اهل بصره است. این دو مطلب در عبارت علامه با یکدیگر تداخل پیدا کرده‌اند. علامه فرموده است: «و اهل البصره یقولون قولا عجیباً یقولون یضاعف علیهم.».

عبارت “المغنی” ابن قدامة دارای دو عبارت «یقولون» است که تقریباً یک سطر فاصله دارند. «اهل المدینة یقولون فی هذا قولاً حسناً، یقولون لا نترک الذمی یشتری ارض العشر و اهل البصرة یقولون قولاً عجیباً». این «یقولون» با آن «یقولون» که هر کدام با ذکر «اهل» همراه است، تقریباً یک سطر از هم فاصله دارند. به نظر می‌رسد که یا در نسخهٔ علامه از کتاب “المغنی” ابن قدامة این حذف رخ داده بوده است، یا خود ایشان به هنگام نقل عبارت آن را بدین شکل نقل کرده است. عبارت ایشان بدین شکل بود: «و قال مالك: إن كانت الأرض عشرية، منع من شرائها - و به قال أهل المدينة و أحمد في رواية - فإن اشتراها، ضوعف العشر عليه، فوجب عليه الخمس». کمی از این مطالب مربوط به اهل مدینه است: «مُنِعَ من شرائها». ولی به نظر می‌رسد که این عبارت دقیقاً به این شکل نبوده و ممکن است در انتقال مطلب، اشتباهی رخ داده باشد. باید دید از چه موضعی افتادگی دارد. به هر حال «یضاعف علیهم» مربوط به اهل مدینه نیست، بلکه متعلق به اهل بصره است. همچنین، عبارت «و قد رُوِیَ عن احمد» نیز فقط همین است.[[14]](#footnote-15) «وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَحْمَدَ: أَنَّهُمْ يُمْنَعُونَ مِنْ شِرَائِهَا. اخْتَارَهَا الْخَلَّالُ وَصَاحِبُهُ. وَهُوَ قَوْلُ مَالِكٍ، وَصَاحِبِهِ».

در ادامه، عبارت بعدی که ارائه شده است، عبارت خود ابن قدامة است، نه ادامهٔ عبارت مالک، زیرا در اینجا عبارت مالک به‌صورت مستقل نقل نشده است. بلکه فقط گفته شده است: «و هو قول مالک و صاحبه».

مرحوم علامه «قول مالک» را به «قال مالک» تبدیل کرده است. وقتی «قول مالک» به «قال مالک» تبدیل شد، ازآن‌رو که عبارت خود ابن قدامة به آن چسبیده، تصور می‌شود ادامۀ قول مالک است در حالی که مربوط به ابن قدامة است. عبارت بعدی که به قول مالک چسبیده، چنین است: «فان اشتروها ضوعف علیهم العشر و اخذ منهم الخمس». این عبارتی است که ابن قدامة بیان کرده، سپس استدلال نموده و در ادامه گفته است: «قَوْلُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَأَبِي يُوسُفَ. وَيُرْوَى ذَلِكَ عَنْ الْحَسَنِ، وَعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَنْبَرِيِّ. وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: الْعُشْرُ بِحَالِهِ. وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: تَصِيرُ أَرْضَ خَرَاجٍ.» مالک اساساً فروش زمین عشر به ذمی را اجازه نمی‌دهد و از دیدگاه او، این موضوع اصلاً قابل بحث نیست. ظاهر مطلب این است این منع، باطل بودن معامله است. بنابراین، پس از باطل شدن معامله، دیگر موضوعی برای بحث باقی نمی‌ماند. ازاین‌رو، مالک در این زمینه هیچگونه فتوا ندارد و مرحوم شیخ طوسی نیز هیچ مطلبی از مالک در این باره نقل نکرده‌اند، زیرا مالک در این موضوع اصلاً مطلبی نداشته است.

اینک قصد دارم یک مطلب دیگر از برخی کتاب‌های اختلاف اقوال را نقل کنم تا این موضوع بهتر مشخص شود. یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های اختلاف اقوال در میان فقهای عامه، کتاب “مختصر اختلاف العلماء” اثر طحاوی است. طحاوی که در سال ۳۲۱ هجری قمری وفات یافته است، در این کتاب، جلد 1 صفحه 448[[15]](#footnote-16) این عبارت را آورده است: «اختلفوا فی ارض العشر اذا ملكها ذمی». ابوحنیفه گفته است: «علیه الخراج ثم لا ینتقل عنه ابداً». ابو حنیفه می‌گوید به زمین خراجیة تبدیل می‌شود و دیگر باز نمی‌گردد. ابویوسف امّا گفته است: «علیه عشران فان عادت الی مسلم فعلیه عشر واحد» یعنی تا زمانی که زمین در دست ذمی است، دو برابر عُشر واجب می‌شود، اما اگر زمین به مسلمان بازگردد، فقط یک عُشر واجب خواهد بود یعنی به همان حالت قبل باز می‌گردد. «وروى نَحوه عَن الْحسن وَعَطَاء وَهُوَ قَول عبيد الله بن الْحسن» حسن بصری، مهم‌ترین فقیه بصره، و عطاء بن ابی رباح، مهم‌ترین فقیه اهل مکه، هر دو از فقهایی هستند که معاصر امام باقر (علیه السلام) بوده‌اند. بنابراین، در این بحث، حسن و عطا باید مطرح شوند، نه مالک. همان‌طور که قبلاً بیان کردم، مالک اولاً در عصر امام باقر (علیه السلام) نبوده است و ثانیاً هیچ فتوایی در این زمینه ندارد. در ادامه، این مطلب به عبید الله بن الحسن عنبری نیز نسبت داده شده است ولی عبید الله بن حسن عنبری هر چند از فقهای اهل بصره بوده است، اما او نیز در عصر امام باقر (علیه السلام) نبوده است و وفاتش در سال ۱۶۷ هجری قمری بوده است. بنابراین، مالک در این بحث کاملاً بی‌ربط است و نباید در این موضوع مطرح شود.«و قال محمد لا ینتقل عن العشر الی الخراج بمَلک الذمی ایاها».

این مطلب در کتاب “الخراج” یحیی بن آدم نیز آمده است. یحیی بن آدم، بر اساس آنچه در ذهن دارم، مربوط به سال دویست و خرده‌ای است و قدیمی‌تر از اینهاست. در جلد 1 صفحۀ 166[[16]](#footnote-17) می‌گوید: « وَسَأَلْتُ شَرِيكًا، عَنْ ذِمِّيٍّ، اسْتَأْجَرَ أَرْضًا بَيْضَاءَ مِنَ أَرْضِ الْعُشْرِ مِنْ مُسْلِمٍ , فَزَرَعَهَا طَعَامًا , عَلَى مَنِ الْعُشْرُ؟» (از شریک پرسیدم که اگر ذمی زمین عُشری را از مسلمان اجاره کند و آن را به زراعت اختصاص دهد، به طوری زارع ذمی باشد و صاحب زمین مسلمان؛ در این فرض عُشر به عهدهٔ کیست؟). در پاسخ، می‌گوید: «هیچ کسی». و دلیل آن را این چنین بیان می‌کند: «فَقَالَ: " إِنَّمَا هُوَ ذِمِّيٌّ وَلَيْسَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ " لِغَيْرِهِ» (چرا که او ذمی است و صدقه (عُشر) بر گردن او واجب نیست).

سوال بعدی این است که: «قُلْتُ: فَعَلَى صَاحِبِ الْأَرْضِ الْمُسْلِمِ عُشْرٌ؟» در پاسخ به این سؤال، می‌گوید: «فَقَالَ: " وَمَا لِلْمُسْلِمِ يَكُونُ عَلَيْهِ , وَالزَّرْعُ لِغَيْرِهِ» یعنی مسلمان که زرع نکرده، ذمی زرع کرده، پس بر عهدۀ مسلمان نیز نیست. شاید «ما للمسلم» به‌صورت استفهام انکاری بیان شده و معنای آن این است که «چگونه می‌توان پذیرفت عُشر بر عهدهٔ مسلمان باشد». شاید هم نافیة باشد. به هر حال در مقام نفی وجوب پرداخت عُشر بر مسلمان است.

نتیجه بحث این است که این زمین که قبلاً زمین عُشری بوده و باید زکات می‌پرداخته، حالا به‌دلیل اینکه ذمی آن را اجاره کرده و زارع آن است، زکات آن از بین می‌رود. و اساساً همین موضوع مورد بحث واقع شده که آیا اصلاً اجازه داده می‌شود که زمین عُشر به ذمی فروخته شود یا خیر؟ می‌گوید برخی از فقها معتقدند که اگر چنین اجازه‌ داده شود، زکات مضاعف واجب می‌شود. استدلال بر زکات مضاعف نیز در ادامه آمده است که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

##### آفت مراجعه نکردن به منبع اصلی

بنابراین، یکی از مشکلاتی که در نقل اقوال فقهای عامه وجود دارد، این است که این اقوال اغلب به‌صورت غیرمستقیم نقل می‌شوند. به عنوان مثال، برخی از محققان اقوال عامه را از منابعی مانند “تذکرة” علامه یا “منتهی”، یا “خلاف” شیخ طوسی نقل می‌کنند. البته کتاب “خلاف شیخ طوسی” از این لحاظ دقیق‌تر است، زیرا موضوع آن به‌طور تخصصی به بحث اختلافات فقهی اختصاص دارد و اطلاعات دقیق‌تری ارائه می‌دهد. ولی حتی در این کتاب نیز احتمال وجود اشتباهات در نقل اقوال وجود دارد.

مقصود آنکه، اگر قصد داریم اقوال فقها را به‌درستی نقل کنیم، باید مستقیماً به منابع اصلی مراجعه کنیم.

البته مراجعه به کتاب‌هایی مانند “خلاف” شیخ طوسی “تذکرة” علامه، نیز مزیت‌هایی دارد. این کتاب‌ها معمولاً در پاورقی‌های خود آدرس‌های دقیق منابع سنی را ذکر می‌کنند. به‌خصوص کتاب “المغنی” ابن قدامة به‌دلیل داشتن ساختار منظم و وجود فهرست‌های جامع در دو جلد جداگانه، برای یافتن مطالب بسیار مناسب است. اما در مورد سایر کتاب‌های عامه، چون ساختارشان نامنظم است، یافتن مطالب در آن‌ها بسیار دشوار است.

به همین دلیل، مراجعه به کتاب‌هایی مانند “خلاف” یا “تذکرة” می‌تواند به‌عنوان نقطه شروعی برای شناسایی منابع اصلی مفید باشد چون تحقیق شدند و در آنها آدرس منابع عامه بازتاب یافته است. اما نباید به این کتاب‌ها اکتفا کرد و باید با صبر و حوصله به منابع اصلی مراجعه کرد. بسیاری از محققان تنها آدرس‌های منابع را ذکر می‌کنند و به اشتباهات موجود در نقل اقوال توجهی نمی‌کنند.

همان‌طور که بیان شد، به نظر می‌رسد که علامه حلی و محقق حلی در نقل عبارت “المغنی” ابن قدامة دچار اشتباه شده‌اند. آن‌ها عبارت مالک را از “المغنی” نقل کرده‌اند، اما ادامهٔ عبارت که متعلق به خود ابن قدامة است، را به اشتباه به عبارت مالک چسبانده‌اند. این مطلب در دو جای تذکرة آمده است: یکی در بخش مربوط به کتاب الزکاة و دیگری در بخش مربوط به کتاب الخمس. حدس می‌زنم ایشان در کتاب خمس نیز به کتاب زکات مراجعه کرده یا بسیار سریع مراجعه کرده، زیرا در کتاب خمسش اضطراب بیشتری وجود دارد؛ یعنی آن اشتباهی که در نقلیات است، در اینجا بسیار بیشتر مشاهده می‌شود.

بنابراین، ما عمدتاً در اینجا نظر فقیه اهل بصره را داریم که حسن بصری باشد، و نظر فقیه اهل مکه را داریم که عطاء باشد. و از اهل مدینه، ممکن است شخصی بگوید ازآن‌رو که این، از ابو عبیده حذاء از امام باقر (علیه السلام) است، یا باید به فتوای امام (علیه السلام) توجه کرد که امام (علیه السلام) اهل مدینه بودند، و اهل مدینه ظاهراً اجازه بیع را نمی‌دادند تا موضوع برایشان مطرح شود ؛ یا باید به سائل و راوی توجه کنیم که ابو عبیده حذاء است که اهل کوفه است. این موضوع را می‌توان به عنوان ایرادی مطرح کرد که اصلاً نمی‌توان با توجه به این نکته گفت این روایت مثلاً ناظر به فتواهای عامه باشد.

##### جمع‌بندی بحث نظارت روایت ابو عبیدۀ حذاء به فقه عامه

اما من تصور می‌کنم که نکاتی وجود دارد که باید مد نظر قرار گیرد.

یکی اینکه لازم نیست دقیقاً همین عبارت و دقیقاً همین فتوا موجود باشد، چون به هر حال اصل این موضوع مطرح بوده که آیا اگر ارض عشریة را به ذمی بفروشند، زکات آن به عهده کیست؟ عبارت شریک را برای همین آوردم که قاضی کوفه بوده و این موضوع برای او مطرح بوده است. او می‌گوید که معامله صحیح است و زکات آن به عهدۀ هیچ‌کس نیست و زکات ساقط می‌شود.

البته شریک متعلق به زمان امام صادق (علیه السلام) است و نه زمان امام باقر (علیه السلام). به نظر می‌رسد این موضوعات از قبل مطرح بوده‌اند؛ یعنی این موضوعات چیزی نبوده‌اند که به تازگی ایجاد شده باشند. این موضوعات، پرسش‌های جامعه بوده‌اند که می‌آمده‌اند و از شریک سؤال می‌کرده‌اند. اهل مدینه می‌گفتند که اصلاً اجازه نمی‌دهیم این افراد چنین عملی انجام دهند. پس حتی اگر فتواهایی در این موضوع، در دوران امام باقر (علیه السلام) از جانب اهل کوفه و امثال اینها وجود نداشته باشد، اما موضوع خود مطرح بوده است. لذا حسن بصری و عطاء بن ابی رباح که فقهای اصلی بصره و مکه بودند، این موضوع را مطرح می‌کنند.

 به‌ویژه یک نکته در مورد مکه وجود دارد: بسیاری اوقات سؤالاتی که از امام صادق (علیه السلام) مطرح می‌شد، در مکه انجام می‌گرفت. امام (علیه السلام) به مکه تشریف می‌آوردند و راویان نیز می‌آمدند و از امام (علیه السلام) سؤال می‌کردند. این موضوع نیز خیلی روشن نیست که آیا این سؤال اصلاً در مدینه انجام شده باشد. لذا ابو عبیده حذاء می‌گوید که در بین راه مکه و مدینه، امام صادق (علیه السلام) به من رسیدند. من مشغول قرار دادن سنگ‌ها روی هم بودم که قصد داشتم یک مسجد موقت بسازم، تا اینجا مکانی برای عبادت باشد. این موضوع در کتاب فقیه و در ذیل روایت «مَنْ بَنَى مَسْجِداً كَمَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّة»[[17]](#footnote-18) آمده است. آنجا آمده که ابو عبیده حذاء می‌گوید: «من در راه بین مکه و مدینه بودم. امام صادق (علیه السلام) به من رسیدند و دیدند که من مشغول این کار هستم.» گفتم: «این نیز از مصادیق همان روایت است؟» حضرت فرمودند «بله».

پس این موضوع که این موارد حتماً در مدینه انجام شده باشند، خیلی روشن نیست. به هر صورت، این موضوع در زمان امام باقر (علیه السلام) کاملاً مطرح بوده است. حتی اگر این مطلب برای اهل کوفه[[18]](#footnote-19) موضوع نداشته باشد – به دلیل اینکه اجازه نمی‌دادند – اما به نوعی موضوع مطرح بوده است. آنها می‌گفتند معامله باطل است و وقتی معامله باطل شد، دیگر اینکه خراج آن به عهدۀ کیست و امثال این مسائل، موضوع ندارد؛ زیرا معامله را باطل می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند که این کار انجام شود. به هر حال، این یک موضوعی بوده که در زمان امام باقر (علیه السلام) کاملاً مطرح بوده است و به همین دلیل است که از شریک سؤال شده است، از مالک سؤال شده است و امثال اینها. این موضوع ناگهان ایجاد نشده است.

آیت الله والد در سخنانشان به این نکته که این بحث مربوط به مالک نیست، اشاره نکرده‌اند. این نکته را من با مقایسه‌ای که انجام دادم متذکر شدم. آیت الله والد در پاسخ به این اشکال که مالک در زمان امام باقر (علیه السلام) نبوده است بیان کرده‌اند که این فتوا ناگهانی صادر نشده، بلکه این موضوع از قبل مطرح بوده است.

من این موضوع را به این صورت مطرح می‌کنم که این موضوع در زمان امام باقر (علیه السلام) یک‌دفعه محل ابتلا نشده است. زیرا بحث فروش به اهل ذمه از قدیم‌الایام وجود داشته است؛ از زمان پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) که اهل ذمه وجود داشتند و در زمان خلفا و امثال اینها نیز این موضوعات مطرح بوده است. این مسأله، اصل مسأله‌ای است که محل ابتلا بوده و فروع مختلفی نیز دارد. مسلمان به ذمی بفروشد، ذمی ارض خراجیة را به مسلمان بفروشد، این موضوع نیز در بحث‌های مطرح شده در خلاف وجود دارد. مثلاً اینکه: ارض خراجیة به مسلمانی که خراج نمی‌پردازد واگذار شود، حکمش چیست؟ یا اینکه: ارض مسلمانی که به ذمی واگذار شود، حکمش چیست؟ اینها موضوعات مختلفی بوده‌اند که شاخه‌های مختلف این مسائل در آن دوره‌ها کاملاً مطرح بوده‌اند. بنابراین، کاملاً طبیعی است که بخواهیم بگوییم این روایت ابو عبیده حذاء ناظر به این مسأله است. پس ما نمی‌خواهیم بگوییم که عملاً این فتوا در آن زمان مطرح بوده است.

یک نکته‌ای را در اینجا بیان کنم: آقای هاشمی در کتابشان یک مطلبی دارند که اکنون به‌دلیل نبود فرصت، فقط آغاز این مطلب را بیان می‌کنم و قصد دارم فردا ادامه آن را بررسی کنم. این بحث جالبی است و در مورد آن باید توضیحات بیشتری ارائه شود.

ایشان (آقای هاشمی) روایت ابو عبیده حذاء را که مطرح می‌کنند و احتمال نظارت روایت به فتوای مالک را که در کلام صاحب معالم آمده بود مطرح می‌کنند. سپس از قول آقای خویی نقل می‌کنند که مالک در زمان امام باقر (علیه السلام) مطرح نداشته است و آن اشکال معروف را مطرح می‌کنند.

آقای هاشمی می‌گویند: «و لكن الانصاف: ان من يراجع المسألة في فقه العامة يجد انّ‌ جذور هذه الفتوى كانت ثابتة بشكل و آخر لدى جملة من مذاهبهم، بل لعل مشهورهم انّ‌ الارض العشرية أي التي فيها زكاة اذا اشتراها الذمي ضوعف عليه ذلك فيؤخذ منها الخمس. بل الظاهر منهم أن عمل الخلفاء منذ عهد الخليفة الثاني كان على ذلك.»*[[19]](#footnote-20)*

ایشان در اینجا یک سری توضیحاتی دارند، ولی هیچ منبعی ذکر نکرده‌اند، هیچ عبارتی نقل نکرده‌اند و هیچ آدرسی ارائه نداده‌اند. پس از آن نیز به این استدلال تکیه کرده‌اند. یکی از استدلال‌های مهم ایشان همین مطلب است. عرض می‌کنم که این مطالب خیلی به‌هم‌ریخته است. در ادامه توضیح می‌دهم که موضوع دقیقاً چیست و این مسائل را کاملاً بررسی می‌کنیم. خیلی عجیب است.

علمای سلف کتاب‌های زیادی در دسترس نداشته‌اند و امکانات محدودی داشتند. به‌عنوان مثال، یک عبارتی از مرحوم وحید بهبهانی دیدم که می‌گوید مطلبی از “خلاف” شیخ طوسی نقل کردند، اما نسخه‌ای از “خلاف” در اختیار ندارم تا مراجعه کنم و ببینم که آیا درست نقل کرده‌اند یا نه. وحید بهبهانی از خاندان‌های علمی بوده است. مرحوم ملا محمد تقی مجلسی، پدر بزرگ ایشان بوده و مرحوم مجلسی دوم (علامه مجلسی) که امروز روز وفات ایشان است، دایی ایشان بوده است. یک خانواده علمی از این دست، با وجود تمام این شرایط، می‌گوید: "کتاب “خلاف” ندارم که مراجعه کنم." یعنی این‌قدر امکانات محدود بوده است که با وجود آن امکانات کم، زحمت می‌کشیدند و تلاش می‌کردند.

ولی در عصر حاضر، وضعیت فرق کرده است. هم کتاب‌ها زیاد هستند و هم امکانات بیشتری فراهم شده است. البته موقعی که آقای هاشمی کتاب “خمس” را می‌نوشتند، هنوز کامپیوتر وارد عرصه نشده بود. این کتاب متعلق به دوران قبل از کامپیوتر است. من یادم هست که ایشان وقتی درس “خمس” را تدریس می‌کردند، دو یا سه سال پس از آن به مرکز کامپیوتری رفتیم. در زمان نگارش کتاب “خمس”، کامپیوتر مطرح نبود. با این حال، حتی در آن زمان نیز کتاب‌ها در دسترس بودند. یکی از امتیازات دوران پس از انقلاب اسلامی، گسترش نشر کتاب بوده است.

حالا در این شرایط، این‌گونه که ایشان می‌گویند: «من یراجع المسألة فی فقه العامة»، بدون اشاره به منبع، بدون ذکر آدرس یا هر نوع مشخصه‌ای، خیلی نامناسب است. ایشان می‌افزایند: «بل الظاهر منهم أن عمل الخلفاء منذ عهد الخليفة الثاني كان على ذلك فلم تكن هذه الفتوى من مختصات مالك و مذهبه في الفقه لينحصر وجه الحمل على التقية بصدور الرواية في زمنه، بل المتتبع يرى انّ‌ القول بمضاعفة العشر كان قول الاحناف،» این عبارت بسیار عجیب است. خود ایشان در صفحه قبل فتواهای ابوحنیفه، محمد بن حسن شیبانی و ابویوسف را نقل کرده‌اند. این فتوا متعلق به ابویوسف است، نه احناف. ابوحنیفه معتقد بود که ارض عشریة به ارض خراجیة تبدیل می‌شود. محمد بن حسن شیبانی نیز معتقد بود که همان عشریة باقی می‌ماند و مضاعف نمی‌شود. این فتوا اختصاص به ابویوسف دارد. عبارت «بل المتتبع يرى انّ‌ القول بمضاعفة العشر كان قول الاحناف حيث يعزيه ابو عبيد في كتاب الاموال الى ابي يوسف» – بسیار عجیب است. اینکه قول ابویوسف را به احناف نسبت دهند، بسیار غیردقیق است. اما در مورد مالک، مطلب ایشان درست است. «و اما مالك فكان يقول ان الذمی یؤمر ببیع الأرض لأن فی ذلك إبطالاً للصدقة.» یعنی اجازه نمی‌دهد که این زمین در دست ذمی باقی بماند. وجوب پرداخت زکات مضاعف، فتوای مالک نیست. این مطلب درست است. همانطور که بیان شد، قدیمی‌ترین منابع این فتوا مربوط به حسن بصری و عطاء مکی است. بعد از آنها، ابویوسف مطرح می‌شود که ابویوسف معاصر امام کاظم (علیه السلام) بوده و از نظر زمانی خیلی متأخر است. بنابراین، دو نفر اصلی که این موضوع را مطرح کرده‌اند، حسن بصری و عطاء مکی هستند.

ایشان (آقای هاشمی) توضیحاتی دارد که برای بررسی دقیق‌تر، بهتر است کتاب ایشان ملاحظه شود. این توضیحاتشان حالتی به‌هم‌ریخته دارد. جالب اینجاست که ایشان عجله کرده‌اند. به‌عنوان مثال، ایشان در اینجا سخنان مرحوم علامه مجلسی را از کتاب “مرآة العقول” نقل کرده‌اند، اما متاسفانه به‌درستی متوجه نکته‌ای که علامه مجلسی مطرح کرده است، نشده‌اند و اشکالی بر آن وارد ساخته‌اند. اگر با دقت بیشتری کتاب “مرآة العقول” را مطالعه می‌کردند، شاید بحث را به شکلی کاملاً متفاوت دنبال می‌کردند.

این موضوع را به خواست خدا، فردا ادامه خواهیم داد.

و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله محمد.

1. من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص: 43 ح1653 [↑](#footnote-ref-2)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص: 139 ح393 [↑](#footnote-ref-3)
3. المقنعة، ص: 283 [↑](#footnote-ref-4)
4. المقنع (للصدوق)، النص، ص: 172 [↑](#footnote-ref-5)
5. المقنع (للصدوق)، النص، ص: 5 [↑](#footnote-ref-6)
6. منتقى الجمان فى الاحاديث الصحاح و الحسان (ط جامعۀ مدرسین)،  ج 2، ص 443 [↑](#footnote-ref-7)
7. تذکرة الفقهاء (ط الحدیثة) ج5 ص422-423 [↑](#footnote-ref-8)
8. الخلاف، ج ۲، ص ۷۳ [↑](#footnote-ref-9)
9. الخلاف، ج ۲، ص ۷۳ [↑](#footnote-ref-10)
10. المعتبر في شرح المختصر، ج ۲، ص ۶۲۴ [↑](#footnote-ref-11)
11. منتهی المطلب في تحقیق المذهب، ج ۸، ص ۵۴۳ [↑](#footnote-ref-12)
12. جملات اخیر در کلام استاد، مشوش و نامفهوم بود. [↑](#footnote-ref-13)
13. بر اساس چاپ «مکتبة القاهرة». [↑](#footnote-ref-14)
14. جملۀ اخیر نامفهوم بود. [↑](#footnote-ref-15)
15. بر اساس چاپ «دار البشائر الاسلامیة». [↑](#footnote-ref-16)
16. بر اساس چاپ «المطبعة السلفیة و مکتبتها» [↑](#footnote-ref-17)
17. من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص: 235 ح703 [↑](#footnote-ref-18)
18. مقرّر: ظاهراً مقصود «اهل مدینة» است و سهو اللسان صورت گرفته است. [↑](#footnote-ref-19)
19. بحوث في الفقه (الخمس - هاشمی شاهرودی)، ج ۱، ص ۳۹۸ [↑](#footnote-ref-20)